

تفسیر آن، مطرح می‌شود؛ بدون آنکه این وجود تعین خاصی پیدا کند. هدف فلسفی هایدگر روشن ساختن معنای وجود است. لذا سؤال «من چیستم؟» را بر پرسش «من چگونه می‌فهمم؟» مقدم می‌شمارد. اما ناکامی هایدگر به گفته ریکور در آن است که او به سمت هستی‌شناسی رفت و نتوانست به سوی علوم انسانی بازگردد و آن مفاهیم معرفت‌شناسانه را در پرتو مفاهیم وجود‌شناسانه تفسیر کند. فلسفه‌ای که نتواند به علم برگردد، ارتباطش با علوم قطع می‌شود و نمی‌تواند در علوم تأثیر گذارد.

استاد هادوی به بخش پایانی نوشته خویش، به هرمنوتیک نسبی‌گرایی گادامر (۱۹۶۰م) اشاره کرده و می‌گوید: به اعتقاد گادامر، هر انسانی در یک جایگاه فرهنگی خاص، متولد و از طریق زبان، اندیشه‌های آن فرهنگ، به او منتقل می‌شود. او به پیروی از هایدگر فاصله بین زبان و اندیشه را انکار می‌کند و زبان را همان اندیشه می‌شمارد. از نگاه گادامر، هر انسانی در بستر یک موقعیت فرهنگی به نام «سنت» متولد می‌شود و افکار و فهم خود را از طریق زبان از آن «سنت» می‌گیرد. هر کسی بر اساس سنت خود دارای افق معنایی خاصی است و در هنگام تفسیر میان هر افق، افق معنایی متن و افق معنایی مفسر، مکالمه‌ای مستمر روی می‌دهد. لذا هر فهمی، وابسته به افق معنای امروز و گره خورده با جریان سنت است. اما جهانی که گادامر ترسیم می‌کند، جهان فهم‌های شخصی و زمانی است. هر کس فهمی خاص در هر زمان دارد. فهم‌ها نه فقط به لحاظ افراد متنوع و متفاوت‌اند بلکه فهم‌های یک فرد در طول زمان گرفتار تحول و دگرگونی می‌شوند.

دوره تلاقی (۱) و (۲)

علی اصغر مصلح

همشهری، ش ۳۷۸۵ و ۳۷۸۶ و ۶ و ۸۴/۶/۷

در فلسفه قرن بیستم، اصطلاح «عالم» و «در عالم بودن» انسان به طور مبسوط به صورت‌های مختلف مورد بحث قرار گرفته است. عالم معاصر ایرانی حاصل دو دسته از اجزا و عناصر است. ما برای هر گونه بحث درباره وضع ایران امروز باید ببینیم چگونه این عناصر متفاوت با هم تلاقی پیدا کرده‌اند؟ در مقابل، پرسش از وضع تفکر در ایران معاصر، باید وارد عالمی بشویم که، این تفکر در آن به وجود آمده. ما بدون نگاه تاریخی نمی‌توانیم یک عالم را بفهمیم. لذا برای ورود به عالم معاصر ایرانی، باید یک عقب‌گرد داشته باشیم و آنچه امروز به عنوان سنت پیش روی ماست، باید ببینیم چه سرگذشتی داشته است. تفاوت ملت‌ها هم به تفاوت همین عوالم است. جناب استاد در مورد مؤلفه‌ها و ویژگی‌های عالم جدید ایرانی و تمایزش

با عالم گذشته می‌گوید: مهم‌ترین مؤلفه این است که، ایران قبل از تلاقی با مدرنیته، ایرانی است که، می‌توانیم تحدید و تحریفش کنیم؛ مثلاً در دوره صفویه دوره نسبتاً درخشانی از نظر هنر، تفکر و نظام اجتماعی است. از این دوره که عبور کنیم به تدریج عالم ایرانی شکسته می‌شود و دیگر یک‌دست نیست و ایرانیان متوجه می‌شوند که، در روی کره زمین عالم دیگری پدید آمده که دیگر نمی‌توانند از آن چشم‌پوشانند. وی در ادامه اضافه می‌کند؛ هیچ کشوری نیست که، تلاطم و تلاقی نداشته باشد. حال در بعضی کشورها، این دوره تلاقی با فرهنگ جدید کوتاه بوده و بعضی‌ها دیرتر و یازودتر توانسته‌اند با آن کنار بیایند. تاریخ ایران هم چه به لحاظ سیاسی، چه در ادبیات، هنر و زندگی معمولی، چه در تفکر فلسفی دچار تلاطم است. فکر ایرانیان در مباحث فلسفی پس از پیدایش دوره تلاقی به مسایل بسیار متفرق و متعددی مشغول است؛ ولی هرگز به تلفیق و تألیف کارسازی نمی‌رسند. برخی با آموزش و شرح کتاب‌های گذشته، سنت‌های فلسفی گذشته را بسط می‌دهند و بعضی به مسائل جدیدتر فکر می‌کنند و برخی‌ها به مقایسه و تطبیق مشغولند. ما هرگز به وضعی نرسیدیم که فلسفه یا فلسفه‌هایی در قالب نظام و سیستم منظم و دقیق به وجود آید. متفکران مستقل و نظام‌پرداز بزرگ در این دو‌یست سال گذشته نداشته‌ایم.

ایشان در بخش دیگری می‌گوید؛ در مورد وضع تفکر در ایران ما باید لایه‌های مختلف را از هم تفکیک کنیم و سعی کنیم به لایه‌های درونی‌تر نزدیک شویم، دریابیم، بفهمیم و بعد از سیر به درون دوباره سعی کنیم به بیرون بیاییم و دریافته‌مان را به آزمایش بگذاریم. درست است که هر کشوری یک سنت دارد و سنت پشت سرش است؛ اما در عین حال، جلوی رویش هم هست. یعنی این سنت است که، ملت به آن می‌گوید چه مسیری را طی کند مثل عالم، ایرانیان. این عالم در طول زمان است که شکل می‌گیرد؛ مردمانی که با هم زندگی می‌کنند، اتفاق‌هایی که برای آنها می‌افتد، باعث تجارب مشترکی می‌شوند. اینها سبب فضا‌های ذهنی مشابهی شده، که عملکرد و واکنش‌های یکسانی را به دنبال خواهد داشت. مثلاً همه ایرانی‌ها تجربه‌ای از استعمار انگلیس، کودتای ۲۸ مرداد دارند که این تجربه مشترک را به وجود می‌آورد. جناب دکتر معتقد است که وقتی ملت‌هایی که گذشته‌ای داشته باشند ولی آینده متفاوتی جلو رویشان قرار داشته باشد، دچار سرنوشت دردناک می‌شوند؛ چون گسست بین گذشته و آینده، به وجود می‌آید. به نظر دنیز کشورهایی مثل ترکیه به لحاظ سنتی که در آن اسلام قدرت زیادی دارد سکولار شدن و تن دادن به تبعات مدرن شدن، وضعیت دردناکی را بوجود می‌آورد. این تحلیل هم در ایران و کشورهای اسلامی دیگر که سنت‌های بزرگ‌تر فکری و فرهنگی دارند بیشتر صدق می‌کند. اینها مجبورند به نحوی این تعارضات را رفع کنند. در وضع تفکر در ایران معاصر، دو حادثه مهم این تعارض‌ها را بیشتر

کرد؛ یکی مشروطیت، که ایرانی‌ها می‌کوشیدند مدرن شوند و میراث فرهنگ جدید را هضم کنند و دیگری انقلاب اسلامی، که به مثابه یک واکنش مجدد است؛ نسبت به مدرنیزاسیون جامعه اسلامی. اما نکته قابل تأمل آن است که، همیشه قوه فاکره ایرانیان در برخورد با پدیده‌های جدید در کار بوده و در مقابل هر پدیده مدرن اعم از فلسفی، سیاسی، فرهنگی و حتی در تکنیک و علوم، سعی کرد تاریخ و سنت خود را بازخوانی کند. مانند سعی و تلاش که مرحوم نائینی و شیخ فضل الله و حضرت امام علیه السلام برای نشان دادن هر کارآمد بودن حکومت دینی، انجام دادند.

نویسنده محترم در ادامه اضافه که؛ کشورهای مختلف، عوالم مختلف هستند و سنت‌ها و تاریخ‌های مختلف دارند باعث می‌شود در مقابله با امواج جدید، هم رفتارهای متفاوت، نشان دهند. سابقه تاریخی داشتن برخی کشورها مانند مصر و ایران باعث می‌شود که سنت‌ها قوی‌تر باشد و در مقابل تغییرات و مدرنیته مقاومت بیشتری نشان دهد. تغییر در کشورهای سنت‌داری مثل ایران مقتضی تحولات روحی عمیق است و به همین علت کشورهای که این چنین تاریخ‌هایی ندارند مثل استرالیا و امارات، سریع‌تر به تغییر می‌دهند و تغییر هم سریع صورت می‌گیرد. البته یک تفاوت دیگر ناشی از تفاوت عناصر سازنده فرهنگ‌هاست؛ مثلاً کشورهای که بودایی‌اند یا آیین کنفوسیوس در آنجا حاکم است زودتر از کشورهای اسلامی‌تر به تغییر می‌دهند.

ایشان در بخش دیگری در مورد جایگاه و وضعیت فلسفه معاصر، در ایران می‌گوید: فلسفه متعارف، مثل آموزش فلسفه و تحقیق فلسفه، خیلی زیاد است اما به نظر می‌رسد آنچه باید فلسفه معاصر ایران بنامیم، باید تفکری باشد که به اصیل‌ترین و انضمامی‌ترین و جدیدترین مسائل ایران پرداخته باشد. اگر درست توجه کنیم در همه متفکرانی که عنوان عام فیلسوف بر آنها قابل اطلاق است، به گونه‌ای توجه به عناصر متعارض دیده می‌شود. نزدیک شدن به حدود مسائل مشترک، توجه خودآگاهانه به آنچه گذشته، مرور بر آن چیزی که در عرصه تفکر فلسفی بر ما گذشته و کوشش برای رسیدن به صورت‌های تألیفی از آنچه که در تاریخ ما و در تاریخ مدرنیته بوده همه می‌توانند علامت پیدایش چیزی به نام تفکر فلسفی معاصر در ایران باشند. آقای دکتر مصلح؛ در مورد چشم‌انداز پیش روی ما در فلسفه معاصر ایران می‌گوید: ما باید به سمتی حرکت کنیم تا، سنتی‌ترین اهل فلسفه ما به مرور با تاریخ مدرنیته و اندیشه‌های جدید آشنا شوند و این یک امر ناگزیر است؛ که البته با انقلاب اسلامی به صورت نزدیک و انضمامی با عالم جدید روبرو شدیم. عالم ایرانیان به سرعت در حال دگرگون شدن است. به خصوص ذهن ایرانی‌ها که در طول تاریخ به صورت عمیق در لایه‌های درونی‌تر اندیشیده و کلام و فلسفه و عرفان از آن بیرون آمده، در برخورد با مدرنیته،

نمی‌تواند ساکت و زاینده‌گی نداشته باشد. به هر حال وضعی که ایران از نظر اقبال به تفکر فلسفی وجود دارد، قابل مقایسه با کشورهای دیگر شبیه به ایران نیست.

آسیب‌شناسی تاریخی تحزب

منشور، ش ۷۳، ۸۲/۶/۱۳

در این مقاله به شکل‌گیری و خواستگاه احزاب و پارلمان‌ها اشاره شده است. احزاب سیاسی زاینده نظام‌های پارلمانی بوده و دارای چهار مؤلفه می‌باشد: ۱. سازمان؛ ۲. ایدئولوژی؛ ۳. قانون‌مندی؛ ۴. مبارزات سیاسی قانونمند برای رسیدن به قدرت. احزاب سیاسی امروزی با ظهور دولت‌های ملی و تشکیل پارلمان‌ها از قرون ۱۸ و ۱۹ در اروپا شکل گرفته که مبنای نزاع طبقاتی که دارد؛ بین دو قدرت پادشاهی و فئودلیته واقع شده است. مثلاً در انگلیس دو حزب: ۱. ویگ محافظه‌کار وجود دارد که از انزاع در طبقه به وجود آمده؛ ۱. بورژوا ۲. فئودالیت به توسعه صنعت عامل پیدایش: ۱. سوسیالیسم ۲. لیبرالیسم گردید.

کارکرد احزاب در جامعه: ۱. زیر ساخت قدرت سیاسی ۲. افزایش مشارکت سیاسی در این مقاله ضمن بیان تأثیرپذیری ایران از غرب در پیدایش احزاب به تعدادی از آنها اشاره کرده:

۱. فراموشخانه مبتکر آن، میرزا ملکم خان بوده (۱۲۷۴ ق) که وابستگی کامل به انگلیس داشته است؛ ۲. مجمع آدمیت وابسته به بیگانگان که توسط عباسقلی آدمیت (۱۲۹۹ ق) تشکیل شده؛ ۳. انجمن مخفی به پیشنهاد سید محمد طباطبایی به هدف بیداری مردم در امور سیاسی شکل تشکیل شد؛ ۴. انجمن ملی با شخصت عضو و با هدف زمینه‌سازی افکار و جامعه برای انقلاب مشروطه و ایجاد همکاری بین آیت‌الله بهبهانی و طباطبایی توسط صوراسرافیل و دولت‌آبادی و ملک‌المتکلمین در سال (۱۳۲۲) تشکیل شد؛ ۵. حزب اجتماعیون عامیون؛ ۶. مرکز غیبی تبریز کمیته سری و انقلابی بود، جهت حمایت از نمایندگان مجلس مشروطه؛ ۷. احزاب محافظه‌کار اجتماعیون اعتدالیون و سوسیالیستی (دموکرات)؛ ۸. پس از این احزاب، دست راستی با ایدئولوژی لیبرال دموکراسی و محافظه‌کاری در مقابل ایدئولوژی سوسیالیستی به وجود آمد؛ ۹. در مقابل این ایدئولوژی نیز سوسیال‌دموکرات‌ها (اتحادیون) به وجود آمدند. در ایران ماهیت ایدئولوژی احزاب بر ماهیت طبقاتی آنها غالب بود. احزاب پس از انحلال مجلس باز توپ: ۱. دموکرات؛ ۲. اجتماعیون به وجود آمدند. هر یک از این احزاب دارای روزنامه «ایران نو» و «مجلس» بودند مجلس دوم به تعطیلی کشیده شد و اعضای حزب دموکرات به قم تبعید شد و شوستر آمریکایی نیز که از این حزب حمایت

بازتاب اندیشه ۶۶

۷۰
گزارش‌ها